

است که مرقوم داشته اند مثلاً در ملایز و در دهات آن این دو کلمه معمولاً به ساکنین آن است در معنی کلمات همان طور که نویسنده محترم اشاره کرده اند اشتباهی نیست و جای خدشه و تأمل نااقی نمینماید ولی در شهر اخیر مذکور در فوق گویا از کثرت استعمال یا من باب آسانی و تخفیف آن دو کلمه را اینطور تلفظ می کنند (نوا) بضم نون و (دما) بضم دال مثلاً می گویند نواظهر یعنی پیش از ظهر و دما ظهر یعنی بعد از ظهر یا نوای کله یعنی جلو کله و دمای کله یعنی عقب کله -
اسمعیل شایگان ملایری (همدان)

خرده گیری و موشکافی

بقلم آقا سید احمد کسروی

بیشتر مردم ایران که با مطبوعات سروکار دارند و کتاب میخوانند چنین باور کرده اند که مؤلفان و دانشمندان اروپا در هر رشته از علم و فن که کتابی تألیف کنند و در هر موضوعی که مقاله نویسند بر مؤلفان و نویسندگان آسیائی پیشی و پیشی جویند. آری بسیاری از همکمان و همروزگاران ما در اعتقاد شرق شناسان اروپا و در اطمینان به نگارشهای ایشان غلو و افراط دارند و شاید هیچگاه نیاندیشند که در بیشتری از آن نگارشها سهو و غلط فراوان توان یافت. (۱)

بی گفتگوست که در علمهای طبیعی، صنعت در بسیاری از (۱) البته هیچ انسانی بی سهو و خطا نیست و بحکم همین قاعده کلی علمای اروپائی نیز در تالیفات خود غلط و خطا میکنند، اما آنچه بر ما مسلم است تحقیقات و کاوشهای علمی محققین اروپا محکمتر و بیشتر طرف اطمینان است تا تالیفات که امروزه در ایران میشود. البته در زبان فارسی هم هنوز محققینی هستند که نتیجه تحقیقات آنان کاملاً طرف اطمینان است، اما البته عده آنها بسیار محدود میباشد ولی باید امیدوار بود که در آتی بر عده آنها افزوده شود. (آینده)

علمهای دیگر دانشمندان غرب گوی سبقت ربوده اند . همچنان در تاریخ روزگاران باستان که جز کاویدن خرابه و خواندن خطهای مرده ، از هیر و غلیفی و میخی و مانند آنها مأخذ و مدرکی نیست وما شرقیان دستری باینچنین کارها نداریم ناچاریم که شاگرد دبستان و ریزه خوار خوان غربیان باشیم . ولی آیا توان پذیرفت که در آن قسمت از تاریخ و جغرافی ایران نیز که باید از کتابهای فارسی و عرب بدست آید نویسندگان اروپا پیشی و فزونی بر ایرانیان دارند ، و هر کتاب یا مقاله که بنویسند بایست بی گفتگو پذیرفته لب بچون و چرا نکشود؟

شاید بسیاری از خوانندگان « آینده » یاد دارند که دو سال پیش نگارنده این مقاله بر کتاب ابن اسفندیار انگلیسی (۲) که پرفسور براون ترجمه و چاپ کرده خرده گرفته در مقالهایی که در « نوبهار » هفتگی چاپ شد چنین نوشتم که در یکی دو بار خواندن صدو چهل و دوسه و غلط بر آن کتاب شمرده ام ، و بسیاری از آن غلطها بس مهم است که مطلب را بیگبار تغییر داده و تاریخ راه خود را کم میکند ، با آنکه پرفسور براون یکی از ایران شناسان دانشمند بوده است (۳)

چندی پیش یکی از جوانان طهران با نگارنده گفتگو کرد که میخواهد کتاب (۴) پرفسور «له استرانج» (۵) را که در جغرافی عراق و ایران و آسیای وسطی نوشته بفارسی ترجمه نماید و با من در اینخصوص شور کرد . من این فکر او را پسندیدم ، چه کتاب له استرانج بس خوب و سودمند است ، ولی گفتم بهتر آن باشد که وی در ضمن ترجمه کردن آن

Abrided translation of the History of Tabaristan. (۲)

(۳) همه آن خرده گیریها در دقتی جمع آورده ام و نسخه هم بتوسط آقای میرزا محمد خان قزوینی برای خود پرفسور براون فرستادم .

The Lands of the Eastern Caliphate (۴)

G. Le Strange (۵)

کتاب خود نیز در پیرامون مطالبها ب جستجو و کنجکاوای بردارد تا اگر لغزش و اشتباهی از مؤلف روی داده باشد تصحیح کند

اینک میخوام فصلی از کتاب له استرانج را بدقت خوانده آنچه سهو یا غلط یابم در مجله آینده چاپ کنم که هم گفته خود را بنا دلیل ثابت کرده و هم از غلو و افراطی که درباره نگارشهای شرقشناسان اروپا در میانست کاسته باشم.

فصل شانزدهم آن کتاب را که از خوزستان سخن میراند برگزیدم پس شکفت است که در همان يك فصل بسهو های فراوانی بر خوردم و بسیاری از آنها لغزشهای مهمی است که در خور چشم پوشیدن نبوده تصحیح آنها خود کار سودمندی میباشد.

بتر آن دانستم که نخست از لغزشهای مهم جدا گانه و يك بيك سخن رانده سپس همگی سهو های دیگر را در يك گفتار روشن گردانم :



۱ - اهواز و خوزستان و هویزه

باید دانست که در آغاز اسلام عربها کشور خوزستان را «اهواز» نامیدند و باقوت در معجم البلدان درباره آن نام چنین گوید «جمع هوز است و آن در اصل «حوز» بود چون فارسیان این نام را فراوان بکار بردند تغییر دادند چنانکه اصل آن از میان رفت، زیرا در سخن فارسیان «حاء» نباشد و در هر کلمه که آن حرف بیاید به «هاء» بدل کنند و حسن را «هسن» و محمدا را «مهمد» گویند. سپس عربها چون آن نام را از فارسیان گرفتند به پیروی ایشان «اهواز» گفتند. پس اهواز نام عربی است که در زمان اسلام بآن کشور داده شده و در زمان فارسیان نام آن «خوزستان» بود

این گفته خود یاقوت است درباره نام «اهواز» سپس از گفته توزی (۶) هم میاورد که اهواز «اخواز» بود مردم عربی گردانیده اهواز گفتند. (۷)

ولی این گفته ها هر دو بی پایه است و هیچگونه ارزش و بهائی را در بازار علم و دانش ندارد زیرا آنکه گفته یاقوت است کی روی داده که عربها کلمه عربی را که حاء دارد به پیروی فارسیان با «ه» گویند؟ پس چرا این معامله را در باره حسن و محمد نکردند؟ وانگهی اگر نام اهواز بخوزستان در زمان اسلام داده شده و اصل آن با حاء بوده پس چرا «احواز» در شعری یا جمله که از قرنهای نخستین اسلام مانده آورده نشده است؟

اما آنکه گفته توزی است معنای درستی ندارد. زیرا اگر اصل اهواز «اخواز» بوده خود آن کلمه عربی و جمع خوز است، دیگر عربی گردانیدن و اهواز گفتن چه معنی داشته است؟

این گفته ها با این بی بایگی و بی ارزشی پرفسور له استرانج اندو را با هم در آمیخته و چیزی هم از خود افزوده چنین می گوید که خود را که نام مردم خوزستان است «حوز» (با حاء عربی) و «هوز» (با هاء فارسی) نیز گفتندی، عربها «هوز» را «اهواز» جمع بستند. شهر حاکم نشین آن کشور را نیز «سوق الاهواز» نامیدند، یعنی «بازار هوزیان» سپس برای کوتاهی لفظ سوق را هم انداختند (۸). میگوید

(۶) توز یا توج بر وزن تبت نام شهری بوده در فارس و توزی از دانشمندان یرانست (در سرات البلدان ثوری نوشته غلط است) (۷) معجم چاپ مصر جلد اول ص ۳۸۰

(۸) Khuzistan means the Land of the Khuz, a name otherwise written Huz; and the plural of Huz, in Arabic is Ahwaz, which was the capital city Al-ahwaz, being the shortened form of Sug-Al-Ahwaz the Market of the Huz people. (p. 332)

« حوزیه » نیز مصغر همان نام « حوز » است (۹)

مقصود مؤلف انگلیسی اینست که سه نام « اهواز » و « خوز » و « حوزیه » را با هم مربوط سازد . ولی باید دانست که این سه نام هر يك کلمه جداگانه می باشد و هیچگونه ارتباطی با هم ندارند . اهواز در کتیبه های داریوش پادشاه هخامنشی در بیستون نام برده شده (۱۰) و صدها قرن پیش از آنکه عربها بای از جزیره خود بیرون گذارده دیگر سر زمین ها را بشناسند کشور خوزستان با آن نام شناخته بوده است . « خوز » هم نام گروهی از مردم باستان ایران بوده که استرابو جغرافی نگار یونانی بنام « Cossaei » (۱۱) میخواند. این گروه نخست در کوهستانهای شمال و شرق خوزستان نشسته بس جنگجو و دلیر بودند و گویا در زمان اشکانیان بود که از کوهستان پائین آمده در دشت و جلگه جای گزیدند و آنسر زمین بنام ایشان « خوزستان » شناخته گردید اما حوزیه تا آغاز قرن چهارم هجرت نامی از آن در کتابی برده نشده یا قوت می گوید که در همان قرن دییس بن عقیف از بزرگان بنی اسد آنرا پدید آورد . خود نام آن بهترین دلیل است که آبادی نخستین اشرا طایفه از عرب پدید آورده اند . بهر حال « حوزیه » نام عربی است و شاید چنانکه یا قوت نوشته مصغر « حوزه » باشد که بمعنای ناحیه و جای است .

در باره « سوق الاهواز » هم که مؤلف انگلیسی « بازار هوزها »

(۹) uwayzah, the diminutive form of Huz or Huz the name of the people of this province. (p. 241)

(۱۰) (اوواجا) (Uvaja) - شگفت است که جنرال سایکس در کتاب خود (تاریخ ایران از کتیبه بیستون و نام اوواجا برای خوزستان سخن رانده با اینهمه درباره نام اهواز به پیروی له استرابع گفته که جمع هوز است و آن نام مردم آن سرزمین میباشد

(۱۱) ترجمه انگلیسی استرابو جلدسیم ص ۱۵۴

معنی میکند باید دانست که عربها بسا بود شهر و مرکز محال یا بلوکی را بازاران محال یا بلوک خواندندی چنانکه شهر « بیان » را نیز در در نخست « سوق البیان » (۱۲) نامیدندی و ما از اینجا بدست میآوریم که بیشتری از شهرهای بزرگ در آغاز آبادی و پیدایش خود جز بازاری یا هفته بازاری نبوده که روستائیان از دیه های نزدیک در آنجا گرد آمده داد و ستد کردند. پس سوق الاهواز یعنی بازار محال اهواز ، چنانکه سوق البیان یعنی بازار بلوک بیان .



۲ - جزیره یاناحیه غربی اهواز

شهر اهواز که در قرنهای نخستین اسلام از بزرگترین شهرهای خوزستان بود و چنانکه از گفته ابن فقیه همدانی فهمیده میشود پنجاه هزار کلبیش خانه داشت در کنار شرقی دجیل (کارون) نهاده جوی بس بزرگی از میان آن گذشتی . این جوی را که سیصد ذرع کلبیش بالاتر از سد آن دجیل یا کارون جدا گردیدی « شاهجرد » نامیدندی و بیست ذرع بیشتر پهنای آن بوده شهر را بدو ناحیه بخش کردی که یکی را « المدینه » ، دیگری را « الجزیره » گفتندی . الجزیره محله میان جوی شاهجرد و رود دجیل بود و بهمان جهت که میان دو آب نهاده بود جزیره نامیدندی (با آنکه خود جزیره نبود) . اما ناحیه « المدینه » در شرق و شمال شاهجرد نهاده بس بزرگتر و دارای بازارهای بزرگ و مسجدی آدینه بوده حدّ غربی آن ، در شمال شاهجرد تا کنار دجیل رسیدی و شاید از آنجا نایک فرسنگ پهنای آن بود ورود مسرقان (شاخه شرقی دجیل) از کنارهای شرقی آن گذشتی . (۱۳)

(۱۲) تاریخ طبری جلد یازدهم ص ۱۸۴ (۱۳) این شرح را درباره اهواز ما از دقت در نوشته های طبری و مقدسی و ابن حوقل و مسعر بن مهلهل و سنجیدن آنها همدیگر بدست آورده ایم .

لیکن له استرانج از کلمه « الجزیره » که گفتیم محله میان شاهجرد و دجیل گفتندی دچار لغزش گردیده چنین میگوید که « ناحیه غربی شهر اهواز بر روی جزیره در میان رود دجیل ایستادی » (۱۴). با آنکه کارون را در نزدیکی اهواز آن بهناوری نباشد که محله از شهر بر جزیره در میان آلت بکنجد و قرینه هائی در دست داریم که در عرض رود در آن نزدیکیها از آغاز اسلام تغییری روی نداده است. وانگهی مقدسی در سخن راندن از شهر اهواز چون نام جزیره می برد گوید « بدانسان که در باره فسطاط مصر گفتیم » (۱۵) و در باره شهر فسطاط هم گفته که جوئی از رود جدا کرده و آن محله شهر را که در میان آنجوی و رود نهاده بود « جزیره » گفتندی (۱۶)

گذشته از اینها طبری در نوشتن داستان ابراهیم بن عبدالله الحسینی و خروج او بر منصور خلیفه عباسی حکایتی از گفته عبدالله نامی از مردم اهواز آورده که معنی و چگونگی ناحیه « الجزیره » آن شهر را روشن گردانیده جای گفتگوئی باز نمیکندارد: ما آن حکایت را در اینجا می آوریم تا در لغزش مؤلف انگلیسی شکی نماند. عبدالله اهوازی میگوید: ابراهیم بن عبدالله در خانه من که در ناحیه المدینه اهواز در کنار دجیل داشتم پنهان بود. محمد بن حصین (۱۷) که ابراهیم را جسته بدست آوردن میخواست روزی بمن گفت و امیر المؤمنین (منصور خلیفه) بمن نوشته که متجمین می گویند ابراهیم در اهواز در میان دو جوی جادارد و من او را در جزیره جسته یقین کردم که در آنجا نیست میخواهم فردا

In those days Ahwaz consisted of two quarters; one, the eastern, on the river bank, was the main quarter of the town, . . . and it was connected with the island in the Dujail river, on which stood the western quarter of the city. (p 234)

(۱۵) و (۱۶) مقدسی چاپ لیدن ص ۱۹۸ . ۴۱۱ (۱۷) گویا حاکم اهواز

در المدينه بيجستجو پردازم زيرا شايد مقصود اميرالمؤمنين ميان دجيل و مسرقان ميباشد . « عبدالله مى گويد » مقصود محمد بن حصين از جزيره که ميگفت ميان جوى شاهجرد و دجيل بود . « (۱۸) اين عبارت آخرى تصريح است بانچه ما نوشتيم . (بقيه دارد)

تعليم ابتدائى يا عالي؟

بقلم آقاى دكتر حبيب الله خان (از كرمانشاه)

بنده عقیده ندارم که تعليم ابتدائى همه را چيز فهم ميکند همچنين عقیده به تعاليم عاليه نيز ندارم ولى چيزيکه هست اينست تعليم ابتدائى راه وصول بمطلوب را باز ميکند . عقیده دانيال بليس Daniel Bliss اينست که مدرسه علم نمى آموزد ولى راه وصول بعلم را ارائه ميدهد و رئيس جامعه نيويورک در نطق افتتاحى جشن سالانه خود مدرسه را چنين تعريف ميکند: مدرسه بصيرت طفل را باز و توسعه فکر ميکند و حس کنجکاوى او را تحريك مينمايد و ميفهماند که هر قدر بيشتر بفهمد هنوز ابتدائى تحصيل است و تحصيل تمام نشدنى است هر قدر با معلومات بشود متواضع تر ميشود هر قدر فائق شود خاضع تر ميشود و هر قدر مغلوب گردد بر جديت ميافزاید و هر قدر بر تجربيات بيفزاید خود را ناچيزتر ميداند ، مدرسه راه زندگى را مياموزاند و ميفهماند که خروج از مدرسه ابتدائى تحصيل است خلاصه معلوم ميسازد که هر گرفتني نتیجه يك دادنى است

اينهم پوشيده نماند که چون اشخاص تحصيل کرده در اقليت واقعند لابد شارلاناها جلومي افتند و بايد ريزه خور خوان آنها بشوند